

سخنان آقای سیداحمد صدری درباره خانم مرضیه حدیدچی (خواهردباغ)

بر خورد قاطع با خاطی

صلابت و مهربانی را با هم داشتند. در جایی که لازم بود محکم و جدی بودند و در جایی مهر و محبت داشتند. در اردوگاه باهنر فردی درشت هیكل و قوی، ابراز عقایدی می کرد که با انقلاب سازگار نبود. یک بار خانم دباغ او را احضار کرد و تهدیدش کرد. او آن قدر ترسیده بود که کارش را رها کرد و رفت. خانم دباغ با افکار باطل شوخی نداشتند و با خاطی بر خورد قاطع می کردند.

از مسئولیت امور تربیتی دانش آموزی تا ایده و تشکیل بسیج دانش آموزی در کشور

سال ۱۳۵۹ بود. در وزارت آموزش پرورش من مسئول امور تربیتی دانش آموزان پسر بودم و خانم دباغ مسئول امور تربیتی دانش آموزان دختر. در همکاری با ایشان او را شناختم و به اندیشه های نوینی که داشتند پی بردم. ایشان با برگزاری اردوهای عقیدتی برای مربیان پرورشی در تهران و ایجاد بسیج دانش آموزی ابتدا در تهران و سپس کل کشور نشان دادند که چه دورنمای فرهنگی دارند. ایشان مربیان خانم بسیار موثر و کارآمدی در اردوگاه شهید باهنر تربیت کردند.

شرکت در اتاق جنگ

سال ۱۳۶۱ بود که می خواستند برای بازدید به جبهه بروند. آن زمان مسئولیت رسیدگی به مسائل جنگ را هم داشتند و مرتبط با مقام معظم رهبری و آقای هاشمی رفسنجانی نماینده امام در اتاق جنگ اهواز بودند. می

خواستند به اتاق جنگ بروند و برخی اطلاعات را بازبینی کنند. حتی برخی عملیات ها با حضور ایشان بررسی می شد. سپس خانم دباغ گزارش ها را خدمت امام می بردند. به من هم پیشنهاد دادند همراهشان بروم. با وضعیت خطرناک فرودگاه اهواز که هر لحظه عراقی ها می توانستند فرودگاه را بمباران کنند با هواپیمای ۳۳۰ به اهواز رفتیم. خانم دباغ گفتند که هر بار اهواز می آیند منزل شهید علم الهدی می روند. در مقابل مادر شهید بسیار متواضع و فروتن بودند.

مورد اعتماد امام و نماینده امام در جلسات

از معدود کسانی بودند که بدون هماهنگی می توانستند خدمت امام بروند و ارتباط خوبی نیز با پسر ایشان، مرحوم سیداحمد خمینی داشتند. با آقای محسن رضایی هم همین طور. گاهی در برخی جلسات به عنوان نماینده امام شرکت می کردند.

جنگ هم بشود کار تعطیل نمی شود.

در بسیج دانش آموزی، تعلیمات نظامی هم می دادند تا آن ها هم در مدارس هرچه آموختند به بقیه یاد بدهند. هفته آخر شهریور بود که جنگ شروع شد. اوضاع تهران کمی آشفته شده بود اما ایشان با صلابت برنامه ها را طبق روال قبل ادامه دادند و حتی اردوی آموزش نظامی مدارس هم تعطیل نشد.

مبتکر آموزش نظامی به خواهران

سال ۱۳۶۰-۱۳۶۱ بود که احساس نیاز کردند که خانم ها هم باید مانند خودش آموزش نظامی و کار کردن با ابزار جنگی را بگذرانند. آموزش ها زیر نظر ایشان بود و گاهی دختران خودشان مربی بودند.

شناخت صحیح از افراد

با شهید محلاتی ارتباط نزدیکی داشتند . زمان ریاست جمهوری بنی صدر بود که شهید محلاتی در سخنرانی گفته بودند نباید زود قضاوت کرد و باید منتظر نظرات حضرت امام (ره) باشیم. عده ای این سخن را حمایت از بنی صدر تلقی کردند اما خانم دباغ گفتند که سخن آقای محلاتی بر اساس پیروی و اطاعت خاص ایشان از امام است.

احترام به روحانیت

با این که علوم حوزوی را تا سطح خارج فقه خوانده بودند اما هر روحانی، حتی طلبه ی جوانی وارد مجلس می شد به احترام او از جا بلند می شدند. در سفری که به قم و دیدار با آیت الله مشکینی داشتیم، خانم دباغ در مقابل ایشان مانند یک طلبه ساده ، مودبانه رفتار می کرد حال آن که آیت الله مشکینی ایشان را خواهر دباغ خطاب می کردند.

واسطه ی ازدواج

تلاش می کردند برای امورخیر به ویژه ازدواج جوانان قدمی بر دارند. خانواده ام از ایشان خواستند برای من آستین بالا بزنند. چند مورد معرفی کردند که در نهایت با نوه خواهرشوهرشان ازدواج کردم. زمانی واسطه خانم پرستاری شدند که می خواست با جانبازی که دوپایش قطع شده بود ازدواج کند و خانواده اش مخالف بودند. به هر نحوی خانواده ها را راضی کردند و برای عقد آنها از امام وقت گرفتند. من را هم مامور کردند با ماشین آنها را خدمت امام برای خواندن خطبه عقد ببرم. بعدها برایشان هدیه گرفتند و به منزل آن زوج رفتند.

اهل غیبت نبودند

هیچ وقت نشنیدم غیبت یا تهمت بزنند. هر وقت هم شنونده سخنانی بودند که بوی گناه می داد ذکر لا اله... می گفتند.